

# شکوفه‌های اتحاد کارگری

محمود ضارب

در واپسین روزهای بهار و آغاز تابستان ۱۴۰۰ و در گرمای سوزان خط آبی جنوب، در مناطق ویژه اقتصادی ایران که محل دائمی استثمار نیروی کار کارگران تفتیده نفت و گاز و پتروشیمی در جهت انباشت سرمایه است، بار دیگر درخت مبارزه‌ی طبقاتی کارگران شکوفه داد. مبارزه‌ی طبقاتی‌ای که ناشی از شکاف عظیم طبقاتی است و در فرایند استثمار نیروی کار کارگران به دست طبقه‌ی سرمایه‌دار هر بار شکلی متفاوت به خود می‌گیرد. بررسی اشکال متفاوت این مبارزه ضرورتی است انکار ناشدنی؛ تا به مدد واکاوی امکان‌های پیشروی طبقه‌ی کارگر در هر شکل و هر گام، بهترین شکل مبارزه اتخاذ شود و حاملین نیروی کار و زحمت‌کشان از انحراف و درافتادن به ورطه‌ی شکست در مبارزه اجتناب نموده و کوره‌راه‌های پیشروی در مسیر رسیدن به پیروزی و عقب‌راندن انگل‌های سرمایه‌دار و حامیان‌شان در دولت و نیروهای نظامی و انتظامی را تسهیل و تسطیح کنند. این مهم خود در روند مبارزه حاصل خواهد شد. مشروط بر اینکه مبارزان طبقه‌ی کارگر مبتنی بر تحلیل مشخص از وضعیت طبقاتی و سنجش قوای طرفی مخاصمه گام بردارند، و نه بر اساس آگاهی کاذب و ساطع شده از جانب رسانه‌ها و جناح‌های متکثر اپوزیسیون سرمایه‌داری و نه با دنباله‌روی آن بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسط که مبتنی بر دلالت‌های سیاسی غیر کارگری با حاکمیت سر ناسازگاری دارند. با این اوصاف برای درک و شناخت خصلت ویژه‌های مبارزات کارگران نفت و گاز و پتروشیمی در جنوب، مروری هرچند کوتاه و گذرا بر وضعیت طبقه‌ی کارگر ایران و اشکال مواجهه و مبارزه با وضع موجود لااقل در این چندساله و تا پیش از این مقطع ناگزیر می‌نماید.

\*\*\*

در تقویم مبارزات طبقاتی تاریخ معاصر، «دی‌ماه ۹۶» یکی از آن نقاط عطفی بود که صف‌بندی طبقاتی در برابر حاکمیت سرمایه‌داری ایران پهنه‌گستر شد. اگر چه این صف‌بندی خیزشی بود بی‌پیرایه، و اگر چه از اختلاط فرودستان و بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط و با حمایت اپوزیسیون چپ و راست و خواهان براندازی حاصل شده بود، اما قاطبه‌ی معترضین حاضر در خیزش را طبقه‌ی کارگر، فرودستان، حاشیه‌نشینان و به حاشیه رانده‌شدگان مناطق دور از مرکز تشکیل می‌دادند. و همین حضور فراگیر توده‌ی فرودست «اعتراض به وضعیت بد معیشتی» را نقطه‌ی پرگاری کرد که هر اعتراض و خیزش و جنبشی پس از دی‌ماه ۹۶ خواسته یا ناخواسته، به درست یا به فریب، بر آن مدار می‌چرخد و خود را معنا می‌بخشد. خارج‌ماندن از این مدار هر جنبش و اعتراض و مبارزه‌ای را به سرعت از رمق خواهد انداخت.<sup>۱</sup> اعتراضات و کمپین‌های حمایتی‌ای که (به‌خصوص در رسانه‌های ضد رژیم و فضای مجازی) پیرامون اقلیت‌های قومی و مذهبی جریان دارد اگرچه با دلالت‌های حاد قومیت‌گرایانه و ایتیکی قوام می‌یابد، وانگهی در فضای سیاسی پَسادی‌ماه بدون دستاویز قراردادن وضعیت بد معیشتی و فقر مهلک طبقات فرودست این اقلیت‌ها که خود محصول توسعه‌ی ناموزون سرمایه‌داری است نمی‌تواند دوام بیاورد. چنانکه در مورد کولبران کُرد و سوخت‌بران بلوچ، درهم‌آمیزی ستم قومیتی/مذهبی و ستم طبقاتی صدای اغلب مونوثن دوام

<sup>۱</sup> از این نمونه‌های از رمق افتاده پس از دی‌ماه ۹۶ می‌توان «دختران خیابان انقلاب» را نام برد که اگرچه در میدانگاه اعتراضات معیشتی در همان دی‌ماه عروج کردند اما امروز شال سفیدشان در چهارشنبه‌های سفید بی‌رنگ‌تر از همیشه است و تنها می‌توانند در سیرک مسی علینژاد به ایفای نقشی کوتاه بپردازند. جنجال‌های رسانه‌ای و های‌وهوی برای «دراویش گنابادی» و وقایع خونین گلستان هفتم هم بدون هیچ پیوندی با امر طبقاتی حتی به حافظه‌ی تاریخی «هشتگ علیه فراموشی» هم نفوذ نکرد. همچنین اعتراضات به حادثه‌ی انهدام «هوایم‌ای اوکراینی» هم هرچه تلاش شد تا در امتداد وقایع شورش بنزین در آبان ۹۸ قلمداد شود بدون میانجی مصائب معیشتی و با ابراز همدردی حاکمیت برای کشتگان هوایم‌ای از رمق افتاد.

اعتراضی را بر ساخته که بر اساس همان دلالت‌های قومیتی/اتنیکی آن‌قدرها زسا نیست که فراگیر شود، و البته متأثر از تضادهای شکاف‌زای سرمایه‌داری به یقین افول هم نخواهد کرد.

گفتیم که «دی‌ماه ۹۶» نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر است که تخصیص طبقاتی را به مثابه سرفصلی تازه در فضای سیاسی ایران گشوده است. وانگهی ساده‌انگارانه است اگر فضای سیاسی پسادی‌ماه و منازعات و مطالبات معیشتی تأثیرگذار بر این فضای مملو از مناقشه را یکسره به طبقه‌ی کارگر و جامعه‌ی فرودستان نسبت داد. خیزش فراگیر دی‌ماه اگرچه برای طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست به نوعی پایان ماجراهای دوگانه‌ی اصلاح‌طلب و اصول‌گرا - به مثابه تمامیتی یک‌پارچه در قامت نمایندگان سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و در برابر ایشان - بود، لکن سر نخ تازه‌ای از کلاف پیچ‌درپیچ نظام حاکم بر ایران به دست اپوزسیون راست لیبرال و چپ‌های برانداز داده که خوب می‌دانند برای باز کردن این کلاف نباید سر نخ از دستشان رها شود. سر نخی که همان معیشت است و سفره‌ی خالی مردم بی‌چیز. از همین رو طیفی از مخالفان حاکمیت ایران، از جمله موجب‌بگیران و پوزه‌خاک‌مالان آستان قدس غرب، هنوز و همچنان سرهاشان به التماس در رکوع و سجود است که مبادا انگشتان لرزان ارباب به امضا نمودن لغو تحریم بلغزد.

اینجاست که آن پرسش معروف، آن «چه باید کرد؟» لنینی ضروری می‌نماید. پاسخ البته برای طیفی از کمونیست‌ها پیش از وقوع نقطه‌ی عطف و پرتاب‌شدگی به وضعیت آشوب‌ناک آن خیزش بی‌پیرایه مبرهن بوده و هست: «ضرورت تشکلیابی و صف‌بندی طبقاتی پرولتاریا». بایستگی و اضطراب چنین رویکردی تحت نفوذ گفتمانی چپ پست‌مدرن امروز، و همچنین بریده شدن بند ناف بخش عمده‌ی طبقه‌ی کارگر ایران از سنت فعالیت تشکیلاتی سال‌هاست به تعویق افتاده. و همین اضطراب است که ما را ناگزیر از بازخوانی مجدد وقایع پسا-دی‌ماه می‌کند.

## تراژدی نيزار

در آبان‌ماه ۹۸ و در فرازی دیگر از ستم طبقاتی حاکمان و محافظان نظم سرمایه‌داری در ایران و در پی تصویب و اجرای ضرب‌الاجلی قانون بالا بردن قیمت بنزین، خشم فروخورده‌ی توده‌ی زحمت‌کشان به یکباره و بار دیگر پس از دی‌ماه ۹۶ فوران کرده و با شکل و شمایل مشابه خیزش فراگیر پیشین، شهر به شهر و نقطه به نقطه‌ی محلات فرودستان را به صحنه‌ی نبرد این ستم‌دیدگان در مقابل مزدوران نظام تبدیل نمود. در تمام دقایق این مبارزات، رسانه‌های اپوزسیون و سایت‌ها و کانال‌های همسو و مبلغ این شیوه از مبارزه، در فضای مجازی، لحظه به لحظه‌ی حوادث و آتش‌بازی‌ها و خونریزی‌های منبث از سرکوب بی‌امان و نظامی‌گری توأم با توحش صحنه‌های نبرد را پوشش داده و سرنگونی نظام حاکم بر ایران و آزاد شدن از قید «انواع ستم» را به‌عنوان پاداش ادامه‌ی این آشوب نوید می‌دادند. این اعتراضات خیابانی هرچه به مناطق صنعتی نزدیک‌تر بود خونین‌تر می‌شد و هر چه این مناطق صنعتی در خطر محاصره به‌لحاظ استراتژیک دارای اهمیت بیشتری در انباشت سرمایه بود نیروهای نظامی با تسلیحات و ادوات جنگی مهیب‌تری به حفاظت از ابزار تولید در انحصار سرمایه‌داران در صحنه صف‌آرایی می‌کردند. به‌طوری که اگر هم‌اورد معترضان خیابانی در محلات دور از مناطق صنعتی در شهرهای تهران و مشهد و اهواز، نیروی انتظامی و یگان ویژه و بسیجی‌ها و لباس شخصی‌ها بودند، در مناطق صنعتی مهم نیروهای زده و آموزش‌دیده‌ی سپاه پاسداران وارد عمل می‌شدند که نقطه‌ی اوج چنین صف‌آرایی نظامی‌ای در عکس و فیلم‌ها و گزارشات مربوط به کشتار در نيزار شهرک طالقانی ماهشهر منعکس شد. جایی که فرودستان و حاشیه‌نشینان اطراف منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی ماهشهر راه‌های مواصلاتی مراکز صنعتی و پتروشیمی را مسدود کرده و سعی در اخلال تولید اقتصادی این مراکز داشتند. مراکز اقتصادی‌ای که نفع حاصل از تولیداتش تنها به جیب‌های فراخ سرمایه‌داران سرازیر می‌شده و می‌شود در بهترین حالت برای کارگران شاغل در این مراکز و پس از استثمار نیروی کار و مکیدن عصاره‌ی وجودشان تنها قطره‌ای از دریای سود سرشار این مراکز را آن هم فقط و فقط به منظور زنده ماندن برای چرخاندن چرخ‌های تولید به نفع صاحبان سرمایه نصیبشان می‌کرد و می‌کند.

اینجاست که آن تصاویر مخوف ثبت می‌شود. ورود تانک و دوشکا و تسلیحات نظامی برای ایجاد امنیت در امر تولید و از میان برداشتن عاملین وقفه در انباشت سرمایه در جیب فراخ و گشاد صاحبان سرمایه؛ و اینگونه است که «تراژدی نيزار» رقم می‌خورد: صفوف معترضان با نیروی مهیب نظامی شکسته می‌شود، و این معترضان به وضعیت بد معیشتی با عناوینی همچون مُعاند نظام و اغتشاش‌گر به خاک‌وخون می‌غلتنند و حاصل این فریادهای خفته و خاموش در نيزارهای خونین، برای لیبرال‌ها و سرنگونی‌طلبان چپ و راست عدم مشروعیت نظام حاکم و احرازِ سببیتش در مقابلِ مظلومین است؛ وضعیتی که به عنوانِ محصولِ انکشافِ سرمایه‌داریِ هارِ نئولیبرالِ ایران، مدت‌های مدیدی است که مُحرز شده، و از منظر خیل کثیری از به‌اصطلاح تحلیل‌گران و روشنفکران، در سطوح مختلفِ تحلیلی (اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی) عدم مشروعیتِ نظام حاکم بر ایران قلمداد می‌شود. همچنین ایشان وضعیتِ فلاکت‌بارِ فرودستان و شکافِ عظیمِ طبقاتی را با هر مؤلفه‌ای از پدیدارِ حاکمیت میانجی‌مند می‌کنند تا از اشاره به منشأ اصلی این شکاف که همانا «تضاد کار و سرمایه» به عنوانِ تضادِ درون‌زاد و ذاتیِ نظامِ تولید سرمایه‌داری است طفره برونند. اگر به دگانه این به اصطلاح تحلیل‌گران رجوع کنیم هر چیزی یافت می‌شود جز این تضادِ اصلی و مرکزی، از جمله: حکومتِ مبتنی بر استبدادِ ولایتِ فقیه و قوانینِ فقه شیعی، کمک‌های مالی و نظامی به لبنان و فلسطین و سوریه و یمن و ...، عدم استفاده از نیروهای متخصص و ناکارآمدی مدیرانِ انتصابی در عرصه‌های مختلف، عدم پیاده‌سازیِ صحیحِ فرآیندِ خصوصی‌سازی، تخاصمِ سیاسی با بلوکِ سرمایه‌داریِ تحتِ زعامتِ آمریکا، فسادِ نهادینه‌شده در ساختارِ حکومتی، و ...؛ و مروجینِ چنین تحلیل‌های نابسنده‌ای که فاقدِ درکِ کلی از وضعیتِ فرودستان و کارگران و ریشه‌های ستمِ ساختاری بر ایشان هستند و یا بدتر از آن، مزورانه در پی پوشانیدنِ این ریشه‌ها تنها واقعیتِ وارونه را بازنمایی می‌کنند، نسخه‌هایی برای درمانِ دردِ دردمندانِ بیماریِ لاعلاجِ سرمایه‌داری می‌پیچند که حاصلش در بهترین حالت گمراهیِ طبقه‌ی فرودست و ماندن در وضعیتِ بحرانی است، و در وهله‌های آشوب‌ناکِ آن نتیجه‌اش می‌شود فجایعِ خونباری همچون تراژدیِ نيزار.

مبارزاتِ خیابانی با حکومتِ سرمایه‌داران در وهله‌ای از مبارزه‌ی طبقاتی و به منظور «کسب قدرتِ سیاسی» لاجرم در دستورِ کارِ طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرد؛ و تاریخِ مبارزاتِ پیروزمندِ طبقه‌ی کارگر نیز از کمونِ پاریس تا انقلابِ اکتبر، و از انقلابِ ضدِ استعماریِ الجزایر تا نبردِ خونینِ ویتنام، همه‌وهمه نشانگرِ آن است که عبور از مناسباتِ مبتنی بر استثمارِ بدونِ اعمالِ قهر ناممکن است.<sup>۲</sup> اما بدونِ درکِ صحیح از وضعیت و عدم شناختِ شرایطِ مادیِ توازنِ قوا، و پیش از آمادگی برای چنین نبردی برای برچیدنِ نظمِ مبتنی بر ستمِ طبقاتی، تنها می‌تواند به فجایعی خونین بینجامد که لااقل در دو مورد از خیزش‌های بی‌پیرایه و فراگیرِ فرودستان در دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ شاهدش بودیم. مردم بی‌دفاع و سازمان‌نیافته و آموزش‌نیده متأثر از وضعیتِ بد معیشتی و با شانتاژ رسانه‌های رنگارنگِ ضد ج.ا.ا که وضعیت را مبتنی بر خشمِ هیستریک توده وضعیتِ انقلابیِ تقسیر می‌کردند، به مبارزه و ماندن در «خیابان» دعوت شدند؛ و چپ‌های ماجراجو نیز با ترندکردنِ نقلِ قول‌های انقلابی، توده‌ی بی‌شکل را به نبردی فراخواندند که از همان آغاز فرجامش عیان بود: **سرکوب**. نمانده‌ی شعارهایی همچون «فقط کف خیابون، به دست میاد حَقْمون» که از اعتراضاتِ نافرجامِ خیابانیِ آن خیزش‌ها به یادگار مانده هنوز و همچنان در اجتماعات و اعتراضاتِ مختلف از جمله در اعتراضاتِ بازنشستگان شنیده می‌شود، بی‌آنکه ایجادیتی در این‌گونه شعارها برای تغییر در وضعیت منعکس شود یا تجربه‌ای از گرفتنِ حق در خیابان‌ها و فضای سیاسی «امروز» جامعه ارائه کنند. امروز این ابرماندنِ اعتراضاتِ خیابانی و عدم کفایتش (در گستره‌ی جهانی نیز)، نه در جهتِ اعمالِ انقلابِ اجتماعی که برای رسیدن به حداقل‌هایی در درونِ کاپیتالیسم هم، با نگاهی به تاریخِ معاصر روشن می‌شود.<sup>۳</sup> اعتراضاتی که در جهان تک‌قطبی تنها کمتر از یک

<sup>۲</sup> نامکفی بودن گذار مسالمت‌آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را در آینه‌ی تاریخی انتخاباتِ دموکراتیکِ شیلی ۱۹۷۰ به رهبری سالوادور آلنده می‌توان بازخوانی نمود که از لحظه‌ی اجرای سیاست‌های ملی‌سازی و اشتراکی‌کردنِ صنایع و در غیابِ تدارک سازمانی نظامی-کارگری برای محافظت از سوسیالیسمِ ایجادشده براندازی‌اش در دستور کار ستاد فرماندهی نظم سرمایه‌داری در آمریکا قرار گرفت و حاصلش در کودتای خونینِ پینوشه بروز یافت. طنز تلخِ ایجادِ سوسیالیسم با چتر حمایتی آمریکا را نیز در کاریکاتور کوبانی می‌توان مشاهده کرد.

<sup>۳</sup> خواننده را جهتِ مروری تحلیلی بر اعتراضاتِ توده‌ای و خیابانی علیه سیاست‌های حاکمانِ سرمایه که بعضاً توأم با سازماندهی نیز بوده ارجاع می‌دهیم به کتاب: «مانیفست ضدسرمایه‌داری» نوشته‌ی آلکس کالینیکوس، ترجمه‌ی ناصر زرافشان، موسسه‌ی انتشارات آگاه

دهه بعد از فروپاشی شوروی و اتفاقاً از سیاتل و در قلب آمریکا و در واکنش به لیبرالیزه کردن تجارت در بخش خدمات\_ که نمودی از رفاه اجتماعی غرب بوده است\_ آغاز شد و در مدتی کوتاه با گسترده شدن خواست‌ها و خاستگاه‌های اجتماعی معترضین گرانگه اعتراضات از آمریکای شمالی به اروپا و آمریکای جنوبی و بعدها به آسیا و خاورمیانه منتقل شد؛<sup>۴</sup> امروز با گذشت بیش از دو دهه از هزاره‌ی جدید هنوز که هنوز آن سنخ از اعتراضات توانی برای مهار هجوم روزافزون سرمایه‌داری بلعنده از خود نشان نداده و تنها در مواردی محدود و آن هم با سازماندهی نهادهای کارگری توانسته اعمال برخی قوانین را فقط اندکی به «تأخیر» بیندازد. این قبیل جنبش‌ها و اعتراضات توده‌ای و انبوهه-خلقی، با بیان سیاسی‌ای که اندیشمندان وضعیت پست مدرن به عنوان رادیکالیسم رنگش کرده‌اند و در زمانه‌ی کم‌سویی اعتبار سوسیالیسم علمی و کمونیسم انقلابی تا به امروز دستاورد قابل اعتنایی که نداشته هیچ، بدتر از آن به انحرافات دامن زده که تبعاتش در مواردی (همچون مورد سوریه) به فاجعه‌ی انسانی و انهدام اجتماعی انجامید.

با این وجود غرض این نیست که بازنشستگان سکوت کنند. یا کارنامه‌سبزه‌ها به خانه‌هایشان بازگردند، تشنگان خوزستان دست از مطالبه‌ی عنصر بقا و حیاتشان بردارند و معلمین سرشان را پایین بیندازند و در سکوت و فقر، در کلاس‌های تولید حماقت دستوری تن به استثمار مداوم بسپارند و ... نه، مسئله بر سر تحلیل وضعیت ساختاری و همچنین شناسایی «سوژه‌ی ایجاد دگرگونی» در وضعیت است. یعنی ابتدا شناخت مناسب سرمایه‌داری در ایران که بیش از هر روبنای ایدئولوژیکی «منطق سود» بر آن حاکم است و سپس پذیرفتن «طبقه‌ی کارگر» به مثابه تنها طبقه‌ای که به لحاظ تاریخی امکان برهم زدن نظم موجود را در قامت سوژه‌ی جمعی/سیاسی دارد.

اگرچه بیش از نیم قرن از نظریات برخی فلاسفه و اندیشمندان چپ نو در رد امکان سوژگی انقلابی نزد پرولتاریا و تأکید بر همگرایی این نیروهای تولیدی با نظم سرمایه‌داری و یا تغییر عامل دگرگونی اجتماعی از پرولتاریا به لایه‌های دیگر اجتماعی (همچون زنان، دانشجویان، طبقه‌ی متوسط و ...) می‌گذرد و هرچند این «بی‌اعتباری» تئوریک بر مبنای انکشاف سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی جهان صنعتی متروپل و همچنین بازگشت ادواری بحران‌های اقتصادی به مدار همان بلوک صاحب صنعت اثبات شده، شبه‌نظریه‌پردازانی (در فضای سیاسی ایران) هستند که اگر حتی با تبصره‌هایی بپذیرند که نظام تولیدی حاکم بر ایران یک نظام تولید سرمایه‌داری است اما همچنان در همان مرداب‌های تئوریک خزه‌بسته غوطه می‌خورند. این طیف از روشنفکران مدعی یا به بیان واضح‌تر، نمایندگان شارلاتانیسم نظری، از آنجایی که سرمایه‌داری ایران را فاقد طبقه‌ی کارگری سازمان‌یافته در مراکز تولیدی می‌دانند و این طبقه را به واسطه‌ی همان تبصره‌ها طبقه‌ای پراکنده و غیرقابل انسجام می‌پندارند همیشه یا در پی یافتن متحد برای طبقه‌ی کارگر پراکنده می‌گردند و یا برای معترضین رنگارنگ و متبوع‌شان که به‌واقع فاقد انسجام و فاقد امکان سوژگی جمعی در قد و قامت انقلاب‌های سیاسی‌شان هستند، طبقه‌ی کارگر را به اتحاد با ایشان فرامی‌خوانند. گاه در جنبش‌ها و اعتراضاتی بی‌ربط به فرودستان همچون جنبش سبز ۸۸ یا جنبش‌های زنان \_ مثل جنبش نه به حجاب اجباری- یا اعتراضات به سرنوشتی هوایم‌ای اوکراینی و یا اعتراضات مدنی اقلیت‌های قومی و مذهبی و ده‌ها مورد دیگر تیرشان به سنگ می‌خورد و طبقه‌ی مفلس متوسط می‌ماند و فانتزی‌های دموکراسی خواهانه‌اش، و گاه همه‌چیز جفت‌وجور شده و در چنین بستر تضادمندی آبان ۹۸ برجسته می‌شود. بستری که در آن خواهان‌خواه نور مجاهدنیسم بر ادبیات و کنش جمعی توده‌ی بی‌شکل و خیل متوهمین سیاسی منکسر می‌شود. هر چند در میان توده و در میان طیف روشنفکران متوهم، مجاهدین خلق فرقه‌ی رجوی از جمله‌ی نفرت‌انگیزترین گروه‌های سیاسی ایران پس از انقلاب محسوب می‌شوند، اما ادبیات ایشان و مشی سیاسی منحطشان را در متون و بیانیه‌ها و در پراتیک داعیه‌داران مبارزه به سبک و سیاق موسوم به جنبش‌های توده‌ای و خیابانی و خلقی می‌توان ردگیری نمود. جمهوری جنایت، جمهوری کشتار، جمهوری بحران، جمهوری شکنجه، جمهوری فاجعه، جمهوری اعدام، حاکمیت تباهی و کشتار، دیکتاتوروی ولایت‌فقیه، نظام آخوندی و القابی از این دست که در فضای

<sup>۴</sup> با استناد به پژوهش کالینیوس در کتاب «مانیفست ضد سرمایه‌داری»، قاطبه‌ی آن خواست‌ها و خاستگاه‌ها نیز برآمده از تفکرات لیبرالی حاکم بر جهان بوده است.

مجازی و رسانه‌های خواهان براندازی به‌مثابه گزاره‌ی محوری تحلیل و شناخت ساختار حاکمیت ایران نمادینه می‌شوند پراتیک خود را در نسبت با همین فاکت‌های نابسنده و گمراه‌کننده بازشناسی می‌کنند و توده را به مقابله با آن سطوحی برمی‌انگیزند که در غیاب ثقل سنگین سیاست پرولتاری به هر سویی چنگ می‌زنند و در آخر هیچ نصیب‌شان نمی‌شود جز بازتولید همان گزاره‌ها. وقتی طیف متکثری از تحلیل‌گران راست‌اپوزسیون و چپ‌لیبرال، شکاف طبقاتی و وضعیت بد معیشتی را با اعمال قوانین فقه شیعی و به‌میانجی دیکتاتوری و استبداد ولایت فقیه تبیین می‌کنند ادبیات و کنش این جماعت در مبارزات توده‌ای به مبارزه با دیکتاتوری دینی تقلیل می‌یابد. حال اگر تحلیل‌گر و کنش‌گر را در مقابل سؤال انضمامی و ساده‌ای قرار دهیم همچون این سؤال که «در کشورهایی همچون برزیل و هند و یونان و غیره که نه پایه‌های استبداد دینی بر زمین سیاسی‌شان عمود است و نه اصلاً مقوله‌ای به نام ولایت فقیه در آنجا محلی از اعراب دارد، پس چرا شکاف طبقاتی سر به فلک کشیده؟»، پاسخ‌ها به در و دیوار می‌خورند. وقتی در ارتباط با انقطاع توأم با تخصم روابط سیاسی و دیپلماتیک ایران و آمریکا، با این سؤال مواجه شوند که «آمریکا که با خودش قطع رابطه نکرده، پس اختلاف فاحش طبقاتی میان ساکنین محلات هارلم و برج‌نشینان منهن از کجا ناشی می‌شود، و دلیل خیل عظیم کارتن‌خواب‌های نیویورک و ماشین‌خواب‌های سیلیکون‌ولی در این سرزمین فرصت‌ها چیست؟»، پاسخ‌هایشان را تنها می‌توان از دل مجلات زرد موفقیت و نخواستن‌های روانشناسانه و کائنات و کتاب‌های آنتونی رابینز و سخنرانی‌های دکتر آرمندیان استخراج کرد. ایضاً در ارتباط با هر یک از دیگر مبادی تحلیلی ایشان از وضع موجود اگر پرسش شود در نهایت به این پاسخ خواهیم رسید که «آنچه بدها همه دارند ما یکجا داریم». و همین می‌شود دلیل طغیان علیه همه چیز. غافل از اینکه مبنای تمامی این نابسامانی‌ها در یک چیز است: **عملکرد سرمایه‌داری**.

اینکه حاکمیت سرمایه‌داری ایران مانایی‌اش را با اسلام سیاسی و خارج‌ماندن از مدار امپریالیستی آمریکا مفصل‌بندی می‌کند نمی‌تواند ریشه‌های ساختاری و منطق بازتولید حیاتش را از نظر پنهان دارد، مگر برای آنان که همان دموکراسی‌ها و ویتترین جذاب رفاه اجتماعی اینک تنزل‌یافته‌ی غرب در چشمانشان سوسو می‌زند و جز تحقق همان فانتزی‌ها تمنا می‌دارند و در استیصال فریادش می‌زنند و فرارفتن از وضع موجود را در انهدام یا استحاله‌ی این نظام سیاسی تصویر می‌کنند. شفافیت در بازشناسی و شناساندن این نظام سیاسی به‌مثابه عنصر قوام‌بخش تولید سرمایه‌داری به‌میانجی تداوم و استمرار ادبیاتی که در غیاب درک و تحلیل صریح و صحیح از «نقد اقتصاد سیاسی» به کار می‌رود دچار چنان اعوجاجی شده که حاصلش سرگردانی توده در بیان مطالبات و روند مبارزات است. اینگونه است که هر از گاهی کمپین‌های اعتراضی‌ای (به عنوان مثال کمپین نه به اعدام نوید افکاری) در قالب طوفان‌های توییتری به راه می‌افتد بی‌آنکه این طوفان آن اصل اساسی و برساننده و بازتولیدکننده‌ی نظم موجود را که همانا «منطق سود» است افسیلونی تکان دهد. چرا که استخراج «ارزش اضافی» به منظور کسب «سود» و «انباشت ثروت» نه در درازای طناب دار و نه در محدودکردن بیان آزاد شهروندان جامعه‌ی مدنی و نه در ترویج و اشاعه‌ی مذهب شیعه در منطقه، که در حوزه‌ی «تولید اجتماعی» صورت می‌پذیرد. برجسته نمودن این نمودهای سرکوب که وجوهی از اعمال اتوریته به‌منظور حفظ اقتدار نظام است و همچنین تاختن بر رونمای ایدئولوژیک دولتمردان ایران در یافتن و آموزش هم‌پیمانان سیاسی از میان شیعیان که در خدمت پیشبرد طرح‌های ژئواستراتژیک منطقه‌ای کارکرد خود را می‌یابد، می‌باید که با پایه‌های مادی نظام حاکم بر ایران میانجی‌مند شود. حال آنکه چپ منحنی ایران، در غیاب دیالکتیک، این ذات تضادمند را که همانا آسیب‌پذیرترین حلقه‌ی زنجیر نمادین تحلیل انضمامی لنینی در وضعیت مشخص امروز سرمایه‌داری ایران است واگذارده و سطوح پدیداری را در قامت «هسته‌ی سخت نظام» به‌عنوان یگانه‌ی مبارزه تبیین و آژیته می‌کند؛ ایشان هر بار که از حلقه‌ای آویزان می‌شوند رادیکالیسم‌شان تنها به تغییر عکس‌پروفایل در هزارتوی فضای مجازی منتهی می‌شود و بی‌آبروتر از پیش به حلقه‌ای دیگر از زنجیر چنگ می‌زنند و جار می‌زنند که: «یافتیم» و توده‌ی مردم را در پی «یافته» می‌کاذبشان به بازگشت به خیابان یا ماندن در خیابان فرامی‌خوانند. اما آن‌که به‌واقع این ذات تضادمند اینک منکشف‌شده را «یافته»، این بار نه آن چپ مسلح به طومار تئوری‌های فاسدشده،

که اتفاقاً بخش قابل ملاحظه‌ای از خود پرولتاریاست که به واسطه‌ی زیست‌بی‌واسطه‌اش در لای چرخ‌های استثمار و هله‌ای از آگاهی طبقاتی را تجربه می‌کند که باعث شده گوشش نه بدهکار بوق چپ باشد و نه گرنای اپوزیسیون.

## حکمت قدرت

بر پایه‌ی تحلیل و نقد اقتصاد سیاسی، نظام تولید سرمایه‌داری در فرایند استثمار فرودستان و کارگران، لاجرم در مسیر بحران راه می‌پیماید و انکشاف شکاف طبقاتی به مثابه‌ی بارزترین پدیده‌ی بحران سرمایه‌داری به صف‌آرایی نیروهای متخاصم دو سوی شکاف منجر می‌شود؛ و مبارزه‌ای که تکوین خواهد یافت اگر چه منبعث است از بحران اقتصادی، لیکن از آغازش مبارزه‌ای است سیاسی، از آن رو که نظام اقتصادی تولید سرمایه‌داری بدون مازاد و هم‌بسته‌ی سیاسی‌اش در قامت «دولت» که در رابطه‌ی دیالکتیکی از آغاز با آن تن یافته نمی‌توانست تا امروز بیاید. اگر هدف غایی سرمایه را «سود» بدانیم، به قرینه، هدف غایی دولت لاقول در سطح گفتمانی‌اش مفهومی است تحت نام عام «امنیت».<sup>۵</sup> با تلفیق این دو ساحت همبسته و اهداف غایی‌شان که از قیاس سود سرمایه‌دار و امنیت دولت‌محور حاصل می‌شود می‌توان وظیفه‌ی دولت را چنین انگاشت: **ایجاد امنیت برای سود سرمایه‌دار**. بر این مبنا هر مبارزه‌ی اقتصادی‌ای که سود سرمایه‌دار را به چالش می‌کشد مبارزه‌ای سیاسی نیز هست، لیکن هر مبارزه‌ی سیاسی‌ای که دولت را به چالش می‌کشد لزوماً بن‌مایه‌های مادی مناسبات تولیدی و اجتماعی را زیر سؤال نمی‌برد. اثبات این مدعا قطاری از انقلابات سیاسی از دیروز تا امروز است، که واکن به واکن دولتی را پیاده و دولتی را سوار کرده، بی‌آنکه این قطار نظام تولید به تمامی ریل عوض کند. در آغاز گفتیم که مبارزه‌ی طبقاتی در اشکال متفاوتی بروز می‌یابد که این اشکال متفاوت نیز در مسیر مبارزه می‌تواند دچار استحاله شود. این استحاله‌ی مبارزه به امری مترقی یا ارتجاعی را سطح آگاهی طبقاتی و میزان نفوذ نیروهای مداخله‌گر در وضعیت است که حد می‌زنند و پیروزی یا شکست را موجب می‌شود. رویکرد کمونیستی در وضعیت بحرانی امروز سرمایه‌داری ایران و در نسبتش با سیکل بحران منطقه‌ای و جهانی، هر پیروزی یا شکست طبقه‌ی کارگر را نه صرفاً بر اساس دستاوردها و عقب‌نشینی‌های عینی، که مبتنی بر میزان رشد و اعتلای آگاهی طبقاتی و سوزگی سیاسی، یا افول و انحراف مبارزه‌ی طبقاتی، که در خود فرایند مبارزه منکشف می‌شود می‌سنجد. عیار این سنجش، میزان لرزش پایه‌های مادی نظام در مبارزه‌ی طبقاتی به میانجی پراتیک پرولتاری است، و نه پرده‌برداری از مشروعیت نداشته‌ی نظام حاکم که خود در انکشاف واقعیت و به استناد نظریه‌ی بحران مارکس حاصل می‌شود.

همچنین از مارکس آموخته‌ایم که در نظام آزادی و برابری لیبرالی و در غیاب حلقه‌ی مفقوده‌ی برادری، و در جدال بین فرودستان و فرادستان برابر و صاحب حق، «قدرت» است که حرف آخر را می‌زند. حال باید ببینیم طبقه‌ی کارگر و همچنین ارتش ذخیره‌ی کار در چه نسبتی با حکمت قدرت میان خود و استثمارکنندگان قرار دارد.

مبتنی بر آنچه در بخش «تراژدی نيزار» شرحش رفت، گستردگی پهنه‌ی مبارزه از سنخ جنبش‌های توده‌ای و خیابانی که آن را خیزش بی‌پیرایه می‌نامیم قادر به سنگین کردن کفه‌ی ترازوی قدرت به سمت طبقه‌ی استثمارشونده نیست. ولو اینکه چند پاسگاه نیز در این بلوا به دست توده تسخیر شود و کار به مبارزه‌ی مسلحانه هم بکشد. اگر رفیق شهید امیرپرویز پویان، در دوران انسداد شریان‌های مقاومت و مبارزه و در «رد تئوری بقا»، مبارزه‌ی مسلحانه را به مثابه‌ی پراتیک منتهی به آگاهی توده پیش می‌نهد، امروز این خطیر را الاحوازیه و مجاهدین منحنط فرقه‌ی رجوی و تجزیه‌طلبان و مزدوران سعودی و اسرائیل و دیگرانی به عهده گرفته‌اند که هیچ منافع مشترکی میان ایشان و توده‌ی استثمارشده نمی‌توان متصور شد. و کدام نیروی چپ غربال به‌دستی در پهنه‌ی خیابان امکان جدانمودن منافع کارگران و ضدکارگران را داراست؟ ضرورت مرزبندی طبقاتی ایجاب می‌کند که مبارزه‌ی طبقاتی را از بستر اصلی تضاد و حوزه‌های

<sup>۵</sup> در خصوص مفهوم «امنیت» در قاموس دولت‌مداران سرمایه‌داری، و به منظور از نظر گذراندن دیدگاهی ماتریالیستی از این مفهوم خواننده را ارجاع می‌دهیم به کتاب «فرمان و دیوان»، به قلم پری اندرسون، ترجمه‌ی شاپور اعتماد، نشر فرهنگ معاصر

استثمار نیروی کار بی‌اغازیم. چرا که همچنان مصزیم دنباله‌روی طبقه‌ی کارگر از اپوزسیون برانداز و طبقه‌ی متوسط ناراضی پشاپیش حرکت در بی‌راهه خواهد بود و پایانش به یقین مسلخ است.

جهت اثبات ادعایمان در قالب مثال، آنچه گذشت را بار دیگر و این بار از زاویه‌ای دیگر با دقت مرور می‌کنیم:

به آبان ۹۸ برمی‌گردیم. پس از انتشار و تأیید خبر سهمیه‌بندی و افزایش کم‌سابقه، عجیب و البته قابل پیش‌بینی قیمت بنزین، آخلاف و اسلاف آمدنیوز در رسانه‌های مجازی، همچون تلگرام و اینستاگرام و توئیتر و... خبر گرانی بنزین را با فراخوانی شاعرانه و متمذانه - خاموشی اتومبیل‌ها در خیابان‌ها و بزرگراه‌ها- پاسخ گفتند تا تصاویر این **نافرمانی مدنی** را برای زعیمان رسانه‌ای شان -بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و من‌وتو و...- مخابره کنند. یکی از نخستین شهرهایی که مردمانش دعوت فراخوان به اعتراض را لیبیک گفتند کلانشهر مشهد بود که به‌شکلی گسترده!! در این نافرمانی مدنی شرکت کرده و تصاویر منتشر شده از این اعتراضات در فضای مجازی و شبکه‌های ماهواره‌ای منعکس شد. پس به مشهد می‌رویم؛ به بزرگراه یا بولوار «وکیل آباد» محل اولین تصاویر منتشره. وکیل آباد که برخی آن را بزرگترین خیابان ایران بعد از خیابان ولیعصر تهران می‌دانند به طول تقریبی ده کیلومتر از میدان آزادی (فلکه‌ی پارک) آغاز شده و در یک خط مستقیم و بدون هیچ‌گونه پیچ یا اختلاف سطحی تا دو راهی طرقله شاندیز که پایان محدوده‌ی شهری مشهد نیز محسوب می‌شود کشیده شده است. این که موقعیت اقلیمی این بولوار چه نقشی در تحلیل ما بازی خواهد کرد را در ادامه درخواهید یافت. اما پیش از آن ذکر این نکته شاید جالب باشد که اهمیت خط مستقیم خیابانی با این درازا و بدون پیچ و تاب و اختلاف سطح، در پرسپکتیو و عمق میدان دید است که اگر این بولوار را از سطحی بالاتر مثلاً از روی پل هوایی ببینید با منظره‌ی با شکوهی از ردیف درختها و چراغها و ترافیک اتومبیل‌ها مواجه خواهید شد. بی‌شک زیبایی‌شناسان شبکه‌های من‌وتو و صدای آمریکا و بی‌بی‌سی این شکوه و عظمت خیابانی را بهتر درک می‌کنند!! در ابتدای بولوار در یک سمت پارک بزرگ ملت و شهر بازی قرار دارد و در سمت دیگرش دانشگاه ساکت فردوسی! و در ادامه و در سرتاسر این مسیر چیزی که بیشتر جلب توجه می‌کند رستوران‌ها، فست‌فودها و آبمیوه‌فروشی‌هایی است که در مسیر رفت و برگشت این بولوار با تابلوهای رنگارنگ، رنگ و لعابی خاص به آن بخشیده. تقریباً هیچ اداره یا ارگان دولتی، اقتصادی یا نظامی که دارای اهمیت استراتژیک «ویژه» باشد در حاشیه‌ی این بولوار وجود ندارد. مراکز سیاسی، اقتصادی، مذهبی در مرکز شهرند و با این بولوار فاصله‌ی زیادی دارند. خیابان‌های متعددی از این شاه‌راه غرب شهر منشعب می‌شوند که با قاطعیت می‌توان گفت هیچ‌کدام از این مسیرها به مناطق حاشیه‌ای یا شهرک‌های کارگری و محله‌ی فرودستان منتهی نمی‌شود. حتی اگر ساکنین فرودستی هم در این منطقه ساکن باشند (که بی‌شک بخشی هم بر اثر بحران‌های اقتصادی گذشته و پیش‌رو در سرآشیب سقوط قرار گرفته‌اند) باز قاطبه‌ی ساکنین این مناطق را طبقه‌ی متوسط و بخشی از ثروتمندان شهر تشکیل می‌دهند. برخی از خیابان‌های منشعب‌شده از وکیل‌آباد جزء گران‌ترین مناطق این شهر محسوب شده و برج‌سازی و مجتمع‌های تجاری و تفریحی، محلات اطراف بولوار وکیل‌آباد را تبدیل به همان چیزی کرده که قدیمی‌ها «اعیانی» و امروزی‌ها «لاکچری» می‌نامندش. و گفتیم که انتهای بولوار به دوراهی طرقله و شاندیز ختم می‌شود. مناطق بیلاقی و توریستی غرب مشهد با انبوه بی‌شماری از رستوران‌ها و کافه‌ها و فست‌فودهای لوکس و لاکچری. تا این لحظه‌ی موعود لیبیک به فراخوان اعتراض (جمعه‌شب ۲۴ آبان سال ۹۸)، طبقه‌ی کارگر در آشپزخانه‌ها و رستوران‌ها و برج‌ها و پاساژها در حال سرویس‌دهی و آشپزی و نظافتند. پس در این جمعه‌ی غمگین چه کسانی در خیابانند؟ ترافیک بولوار وکیل‌آباد و مسیر بیلاقات در پنج‌شنبه‌شب‌ها و جمعه‌شب‌ها برای شهری که منهای مسافرین و زائرینی که سیاحت را چاشنی زیارت کرده‌اند بیش از سه میلیون نفر جمعیت دارد اتفاق تازه‌ای نیست. حال به این ترافیک که جزء تفریحات اهل «دور دور» محسوب می‌شود جدآبیت نافرمانی مدنی را اضافه کنید، محشری برپا می‌شود. در جمعه‌ای که کارگران صنعتی خسته از کار یا بیکار، کیلومترها دور از این مسیر منور در محلات حاشیه‌ای شهر با بغض و کینه سگه‌های ته جیبشان را شماره می‌کنند و در جمعه‌ای که کارگران خدماتی در شعاع وکیل‌آباد و امتداد مسیر توریستی بیلاقات، کنجکاو و ملتهب اخبار قهرمانان «ساکن طبقه‌ی وسط» را دنبال می‌کنند

هنگامه‌ای برپا شده به درازای ده کیلومتر. و خبرنگاران بی‌جیره و مواجب موبایل به دست، مسلح به انواع فیلترشکن‌ها گزارشات میدانی‌شان را برای کانال‌ها و پیج‌هایی که دعوت‌نامه داده‌اند می‌فرستند و آن‌ها نیز برای بزرگ‌تره‌ایشان و بزرگ‌ترها نیز وظیفه‌ی سترگ رساندن صدا و تصویر این مردم شریف و باغیرت به جهانیان را همچون هر بزرگ‌آینچینی بر دوش می‌کنند. و تحلیل‌گرانی که حَمّامشان را رفته‌اند و میک‌آپشان را کرده‌اند، یک به یک پُشتِ خط منتظرند تا از اقصانقاطِ جهان، وضعیت پیش‌آمده را «تحلیل» کنند و جنایات و بی‌کفایتی زمامداران و حُکام خونخوار جمهوری اسلامی را «محکوم» کنند، و نه در تحلیلشان نشانی از تمایل برای عیان کردن ذاتِ متناقضِ کلیتِ نظام سرمایه‌داری (که اکنون بیش از هر زمان دیگری به سطح پدیدار آمده) دیده می‌شود و نه در محکوم‌کردنشان اشاره‌ای به بنیانِ اعظمِ این فلاکتِ فراگیرِ فرودستان در پهنه‌ی پهناور جهان. هر چه هست تشویق است و تهییج برای اتحاد! و استمرارِ این اعتراض (بخوانید آشوب). همچون همیشه‌ی این سال‌ها از دیدِ ایشان لحظه‌ی موعود نزدیک است و باید این اعتراضات را تا حصولِ پیروزی (به نفع چه کسی؟) ادامه داد.

گفتیم که اعتراضات با فراخوانی به نافرمانی مدنی آغاز شد. خب... در همین نقطه می‌مانیم و فرض را بر این می‌گیریم که هیچ آشوبی هم از دلِ این اعتراض به اصطلاح خشونت‌پرهیز بیرون نخیزد. در این روش اعتراضی (یعنی نافرمانی مدنی) با بی‌اعتنایی به قوانین حکومتی، سعی می‌شود قابلیت اجرای **قانون** که یکی از مهم‌ترین پایه‌های قدرت هر حکومتی است تضعیف شود. پس تضعیف قابلیت اجرای قانون ابزاری است در خدمت یک اعتراض عمومی که علی‌القاعده می‌باید با گسترده‌شدن ابعادِ خلل در اجرای قانون پایه‌های قدرتِ حکومت کم یا زیاد بلرزد تا بسته به میزان لرزش پایه‌های قدرت، حُکام یا به خواستِ جامعه‌ی مدنی - که اکنون در نافرمانی به سر می‌برد- تمکین کنند یا از میدان به‌دَر روند. حال ببینیم اگر بولوار وکیل‌آباد از ابتدا تا انتها با تمام دسترسی‌هایش مسدود شود چه اتفاقی می‌افتد. پیش از این موقعیت جغرافیایی وکیل‌آباد و طیف طبقات ساکن در آن تشریح شد. و گفتیم که انتهای این خیابان عریض و طویل به بخشهای بیلاقی و توریستی غرب و جنوب غرب مشهد منتهی می‌شود. جایی که به نقل از فرماندارِ طبقه-شان‌دیز گردش مالی سالانه که در حوزه‌ی گردشگری این مناطق در جریان است رقمی بالغ بر ۱۰۰ میلیارد تومان<sup>۶</sup> است که حتی در مقابل ۱۰ هزار میلیارد تومان<sup>۷</sup> گردش مالی سالانه مرتبط با حوزه‌ی گردشگری کلانشهر مشهد نیز عدد قابل توجهی محسوب نمی‌شود. پس با این حساب انسداد این شاهراه حیاتی عیش پایان هفته‌های مردم مشهد، هیچ لرزه و قلقلکی به پایه‌های قدرت وارد نمی‌کند و متضررین اصلی از سنخ خود این نافرمانان محسوب می‌شوند که چه بسا خود و خانواده‌شان هم هیجان‌زده در دلِ این ترافیک اتومبیل را خاموش کرده و در انتظار دستِ غیبی مجری تغییرات، در حال تهیه‌ی گزارش میدانی از این اتحاد گسترده باشند! از مشهد که بگذریم منطقه‌ی کیانپارس اهواز هم یکی دیگر از کانون‌های آغازین اعتراضات در اولین شبِ وقایع بود که بیشترین تصاویر مخابره‌شده بر روی سایت‌ها را در کنار مشهد و البته سیرجان به خود اختصاص داده بود. با شرح مختصری که از پایگاه اجتماعی ساکنین و حاضرین در بولوار وکیل‌آباد مشهد رفت می‌توان همان وضعیت طبقاتی را در کیانپارس اهواز هم مشاهده کرد تا از اطناب سخن پرهیز شود. سیرجان هم به‌عنوان شهرستانی دور از مرکز با توجه به تقاطع محورهای مواصلاتی تهران-بندرعباس و شیراز-کرمان از دیرباز مورد توجه بوده و این شهر را به عنوان قطب ترانزیتی ایران می‌شناسند. فضای سبزِ بیش از میانگین سرانه‌ی فضای سبز کشور در یک شهر کویری نیز یکی دیگر از نشانگان پایگاه اجتماعی ساکنین سیرجان است. از فرودگاه و باغات پسته می‌گذریم. با اضافه کردن منطقه‌ی اقتصادی ویژه که بورژوازی و خرده بورژوازی خود را (البته در کنار انبوه نیروی کار استثمارشونده) در خود می‌پرورد خود به خود نام این شهر از لیست مناطق محروم خط می‌خورد. و در مجموع از این سه شهر به عنوان آغازگاه اعتراضات که نامشان در کنار هم در اخبار اعتراضات خودنمایی می‌کند عبور می‌کنیم. یک سوّم شمالی پایتخت از صبح برفی روز بعد (شنبه) وارد بازی شد. از مناطقی که در محدوده‌ی

<sup>۶</sup> <https://www.iribnews.ir/00ACIN> (لینک خبر مربوط به اردیبهشت‌ماه سال ۹۸ می‌باشد)

<sup>۷</sup> <https://www.donya-e-eqtesad.com/fa/tiny/news-3293866> (لینک خبر مربوط به مهرماه سال ۹۶ می‌باشد)



شهری «تهران بزرگ» بیشترین اخبار را به خود اختصاص دادند هم می‌توان به منطقه‌ی صادقیه اشاره کرد که خود به تنهایی الگوی کاملی از «ساکن طبقه‌ی وسط» پیش چشم هر بیننده‌ای می‌نهد. و آخرین تصویری که از فاز نخست این اعتراضات در ذهن نگارنده‌ی این سطور ثبت و ماندگار شده تصویر رقت‌انگیز زنی میانسال است که اتومبیلش را در خیابانی مجهول خاموش کرده، پیاده شده و عاجزانه و مستأصل سعی در متوقف کردن اتومبیل‌هایی دارد که با بوق تمسخر از کنارش عبور می‌کنند. البته این زن از جنس زنان و دخترانی که به عنوان لیدر توسط دوربین‌های اطلاعاتی ایران ضبط و از رسانه‌ی ملی پخش شد نیست و فقط در پی بیدار کردن غیرت رانندگان بی‌تفاوت است تا به او و جنبش اعتراضی‌اش بپیوندند. اینکه ناخوش‌حوالی و نارضایتی این زن (در پی گرانی بنزین) از ناتوانی در پرداخت هزینه‌های تحصیل فرزندش در هندوستان و مالزی است یا ناتوانی در پرداخت اجاره خانه و اجبار به نقل مکان از تهران به قلعه‌حسن‌خان را ما نمی‌دانیم. چیزی که ما می‌دانیم همان است که خواجه حافظ شیراز هم می‌داند و آن اینکه اعتراضات اولیه بر موقف نافرمانی مدنی نماند و در سرسام رسانه‌ای با شتابی لاینقطع وارد فاز بعدی خود شد: آشوب.

در آبان ۹۸ این جماعت انگل از خیابان به خانه‌های گرمشان رجعت کرده و میعادگاه خیابان را به زیردستانشان در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و مغازه‌ها و مستأجرین خانه‌های اجاره‌ایشان احاله کردند. این کادرهای مجرب حزب فراگیر «سرنگون طلایی» به اندازه‌ی کافی و تا فراخی در حد انفجار در سطح خیابان به عضوگیری پرداختند. دیگر مقابل تیر و تفنگ رفتن که وظیفه‌ی این‌ها نیست. در آن هنگام که «ساکن طبقه‌ی وسط» سراسرین‌های پاکیزه و ناخن‌های لاک‌زده‌اش را به جهانیان نشان می‌داد که: ببینید، ما تنها اعتراضی خاموش به گرانی داشتیم و هیچ خبط و خطایی نکردیم و هیچ آتشی نیفروختیم و هیچ گناهی مرتکب نشدیم، ساعت‌ها بود که شعله‌های خشم و کینه کُپه کُپه برافروخته و دشنه‌ها به دریدن و چماق‌ها به شکستن مشغول شده بود. ساکنین طبقه‌ی وسط در حالی که چشم از تلویزیون برنمی‌داشتند پای میز شام متمدنانه نشسته و نوشابه‌ی رژیمی‌شان را نوشیدند و در پس‌زمینه‌ی شهوانی مجریان پری‌وشی که همیشه آروغ تحلیل تحویلشان می‌دهند به تماشای شعله‌های آتشی نشستند که خود با خاموش کردن اتومبیل‌ها روشن کرده بودند.

باقی ماجرا پیش‌تر گفته شد. که هر چه آتش شعله‌ها به مراکز صنعتی مهم نزدیک‌تر بود سببیت محافظین نظم سرمایه نیز بیشتر شد. بیشترین آمار کشته‌ها، زخمی‌ها و دستگیرشدگان مربوط به شهرهای اقماری تهران و شهرستان‌ها و محلات کارگری‌نشین نزدیک به همین مراکز صنعتی بود که نقطه‌ی پایان آن رویداد هم خون سُرخ جوانان معترض شهرک طالقانی ماهشهر در نيزار بود. این محصول خشم توده‌ی سازمان‌نا یافته است. ضرورت سازماندهی پرولتاریا با مرزبندی مشخص طبقاتی نیز از همین وقایع برای هر کمونیستی که به آرمان پرولتاریا مؤمن است محرز می‌شود.

## ارزش آزادی

«آزادی» بزرگترین دستاورد لیبرالیسم است. اما این آزادی در گستره‌ی جهانی که بنا به گفته‌ی مارکس به هر سوبش که نظر کنیم «توده‌ی عظیمی از کالاها» جلوه‌گر است، برای اکثریت ساکن در جهان آزاد در معنایی به غایت دور از آنچه از این واژه در ذهن داریم متعین می‌شود؛ و آن «آزادی» استثمار نیروی کار است. نیروی کاری که کالایی است در ید مالکش. کارگر، این مالک کالای «نیروی کار» نیز از این دستاورد بزرگ لیبرالیسم، یعنی «آزادی» بی‌بهره نبوده و عنان اختیار مایملکش بر اساس قوانین مقدس لیبرالیسم به خودش تفویض شده و «آزادی» انتخاب دارد که نیروی کارش، آن یگانه کالایش را در بازار بفروشد یا نفروشد. در این وارونه‌جهان برابرها، در این بازار آزاد عرضه و تقاضا، خریدار نیز «آزادی» انتخاب دارد که بخرد یا نخرد. و بر پیشخوان هر دگانی دیده‌ایم و خوانده‌ایم که: «همیشه حق با مشتری است». مشتری بر اساس نیازش کالا را خریداری می‌کند. پس فروشنده چشم به دست و جیب و گرم مشتری می‌دوزد تا کالایش را خریداری کند. حال اگر این مشتری سرمایه‌داری باشد صاحب ابزار تولید و فروشنده‌ها خیل عظیم کارگرانی باشند حامل کالای نیروی کار، مشتری بر مبنای همان حق! که بر پیشخوان دگان فروشنده نصب است، «آزادی» انتخاب دارد که بر حسب «نیاز»

ارزان‌ترین کالا/نیروی کار را از منصف‌ترین فروشنده/کارگرا که اهل چانه‌زدن نیستند خریداری کند. کالا/نیروی کار خریداری شده توسط مشتری/سرمایه‌دار در این معامله آزادانه، ارزش مصرفی دارد که در تولید کالاهایی دیگر صرف می‌شود؛ چه کالای خدماتی و چه کالای مصرفی و سرمایه‌ای یا مولد. هدف از تولید کالا (که توأمان ارزش مصرفی و ارزش مبادله را در خود حمل می‌کند) کسب سود است. پس از فروش است. و مشتری/سرمایه‌دار پیشین، حال فروشنده/سرمایه‌داری است در بازار آزاد که مشتریانی دارد که آن‌ها نیز برای خرید «آزادی» انتخاب دارند. این جریان سیال مبادله‌ی کالاها به منظور کسب سود و انباشت ثروت، همان منطق نظام تولید سرمایه‌داری لیبرال است؛ که البته گاه‌به‌گاه سیالیتش به اشکال مختلف دچار انسداد شده و بحران آفرین می‌شود. پدیدآمدن این بحران‌ها نه منشأ دینی و ایدئولوژیک دارند و نه با بی‌کفایتی ناظران نظام سرمایه قابل توضیحند. از قضا دین بیرون‌خزیده از مغاک تاریخ و ایدئولوگ‌های در خدمت ناظرین به‌ظاهر لایق نظم حاکم، ایجابیت حضورشان را در وهله‌های انکشاف سرمایه‌داری و یا ثبات آن در پیشگیری از بحران، و در هنگامه‌ی بروز بحران در راستای عبور از بحران بنیان می‌نهند. بحران برآمده از ذات چنین نظام تولیدی است که همواره در خود تضادی منتهی به بحران حمل می‌کند که صورت‌بندی و چرایی اش در این مجال اندک نخواهد گنجید.<sup>۸</sup> بحث ما بر سر همان مفهوم لیبرالی «آزادی» است و اینکه کارگر که حامل کالای نیروی کار است چگونه می‌تواند این مفهوم غامض را به نفع خود مصادره به مطلوب نموده و «آزادی» را علیه «آزادی»، این بزرگترین دستاورد جهان آزاد به کار اندازد تا در نهایت خود و جهانی را از این «آزادی» آزاد کند و به «آزادی» برسد و برساند.

### مرزبندی طبقاتی و شکوفه‌های اتحاد

در تیرماه ۱۴۰۰ سرفصل دیگری از مبارزه‌ی طبقاتی با اتکا به همان «آزادی» اعطاشده از جانب لیبرالیسم گشوده شد: امتناع از فروش کالای «نیروی کار» توسط کارگران صنعت پتروشیمی و نفت و گاز. کالایی که به منظور تولید کالایی دیگر به کار گرفته می‌شود و در غیابش سود و انباشت ثروت دچار وقفه و اخلال می‌شود. این اجتناب از فروش کالا/نیروی کار، به سرعت در میان کارگران واحدهای مختلف در دستور کار قرار گرفت که نشان از پیشرفت و اعتلای آگاهی طبقاتی در روند مبارزه‌ی طبقاتی دارد. در این شکل از مبارزه نه خبری از ورود تانک به صحنه بود، نه ارباب کُلت و دوشکا و مسلسل، نه پرتاب گاز اشک‌آور؛<sup>۹</sup> چنین آگاهی و مبارزه‌ای که حاوی تصاویر اروتیک خشم توده‌ای نباشد هیچ خوشایند چپ‌خیابانی نیست، چرا که از دید ایشان فاصله‌ی این حوزه‌ی مبارزاتی با آن خیابان پُریاهو که خود میدان‌دار و میزبانش باشند بسیار است. هرچند در انعکاس اخبارش سعی دارند از قافله عقب نیفتند، اما خوب می‌دانند که بر اساس این شکل از مبارزه جایی برای رویای مبارزاتی و ورود قهرمانانه‌شان در صفوف کارگران نداشته و امکانی برای کشاندن این طیف از کارگران به خیابان (تا اطلاع ثانوی) برایشان مهیا نیست. در گفتگو و مصاحبه با یکی از کارگران پتروشیمی که در اینترنت منتشر شد حقایقی در این رابطه نهفته که گزاره‌ی بالا را تصدیق می‌کند. در بخشی از این مصاحبه کارگر به ارتباطات کارگری و کانال‌های تلگرامی و واتس‌آپی اشاره می‌کند و می‌گوید: «فعالین کارگری از کمپ‌های مختلف با یکدیگر تماس دارند، همدیگر را از نزدیک می‌شناسند و بطور کلی از وضعیت کاری در شرکت‌های مختلف اطلاع دارند. در کنار همه این‌ها تا همین چند مدت پیش ما یک کانال تلگرامی داشتیم که بالای ۴۰۰۰ نفر عضو داشت و تنها کارگران اینجا، آن هم با ارائه شماره پرسنلی خود می‌توانستند عضو شوند. الان هم گروه‌های مختلف تلگرام و واتس‌آپ داریم. خبر برای سازماندهی این اعتصاب، از همه این راه‌ها و امکانات و ارتباطات استفاده شده است. این را هم بگویم که وقتی کارگران وضعیت خود و همکاران خودشان را در سراسر منطقه می‌بینند، واضح است که احساس همبستگی و یکی بودن می‌کنند.» در این کمپ‌ها نه خبری از جنبش دانشجویان عدالت‌خواه و چپ‌های حکومت‌ساخته است که

<sup>۸</sup> در این خصوص خواننده را به کتاب «دولت و بحران سرمایه‌داری» نوشته‌ی دیوید بیه، چاپ دوم، زمستان ۹۶ ارجاع می‌دهیم. (این کتاب در اینترنت قابل دسترسی است)

<sup>۹</sup> البته این نکات به معنای ملاطفت حاکمیت در مقابل اعتراضات و اعتصابات کارگری و عدم سرکوب نیست. کم‌اینکه در اینجا نیز همچون مبارزات کارگران هفت‌تپه شاهد امنیتی‌شدن مراکز تولیدی و بازداشت‌ها و اخراج‌ها و پرونده‌سازی‌ها بوده‌ایم.

دخیل بستن به حکومت را تجویز کنند، و نه خبری از چپ‌های پروغرب و خیابان‌باخته که کارگران را به شوق آزادی از قید ستم به سرنگونی رژیم ترغیب نمایند و بازگشت به خیابان را جار بزنند.<sup>۱۰</sup> در این کمپ‌ها زیست‌بی‌واسطه زیر یوغ استثمار و ارتباط و رفاقت کارگری آگاهی را حد می‌زند. در کانال‌های تلگرامی و واتس‌آپی کارگران که گفته می‌شد به واسطه‌ی سرکوب سیستماتیک امکانی برای انسجام ندارند، جایی برای توییتری‌ها و اینستاگرامی‌ها و هشتگ‌پران‌های در لَه‌لَه خیابان نیست؛ و از قضا همین غیاب سپیده‌قلیان‌ها و شارلاتان‌های انقلابی در صفوف کارگران یکی از نمودهای چنین انسجام و اتحادی در این ابعاد وسیع محسوب می‌شود. انسجام و اتحادی که بی‌تردید تبلور حیات سیاسی‌اش در گسترش نهفته و انجماد و ماندنش بر این موقف به انحلالش خواهد انجامید. اگر در خیابان جواب مُشت توده، باتوم و پاسخ سنگش گلوله باشد، در حوزه‌های کاری این «آزادی» است که با نفی دیالکتیکی، در برابر «آزادی» می‌ایستد. «آزادی» انتخاب «اتحاد کارگری» و عدم تمکین از قوانین سرمایه، در برابر «آزادی» استثمار کارگران به مدد قوانین سرمایه. «درست است که ادامه اعتصاب برای ما کارگران که آه در بساط نداریم، خیلی سخت است، اما زبانی که هر روز اعتصاب ما به این شرکت‌ها و پالایشگاه‌ها می‌زند، ارقام‌اش نجومی است. اینجا پای سودهای میلیاردی در میان است. محصولات بعضی از این شرکت‌های پتروشیمی چند صد میلیون تن است که علاوه بر تامین نیازهای داخلی، صادر هم می‌شود و بنابراین منبع ارز خارجی است. این‌ها برای مدت طولانی نمی‌توانند از این سودها و درآمدهای نجومی صرف نظر کنند. هر ثانیه اعتصاب ما از لحاظ مالی زبان‌هنگفتی برای این‌ها به بار می‌آورد. بنا به همه این دلایل من خیلی خوشبین هستم. اگر اتحاد خودمان را حفظ کنیم قطعاً در این اعتصاب پیروز خواهیم شد.» این‌ها بخش دیگری از صحبت‌های همان کارگر اعتصابی در مصاحبه است. او و هم‌طبقه‌ای‌هایش آموخته‌اند که چگونه پای بر نفس‌گاه استثمارکنندگان‌شان بنهند و بفشارند. برای همین نیز برایشان فرقی نمی‌کند که آنکه استثمارش می‌کند کارفرمای خصوصی باشد یا نهادهای حکومتی و نظامی همچون سپاه پاسداران.

بنا بر شواهد و گزارشات و گفته‌های کارگران شاغل در این مراکز، اعتصابات ۱۴۰۰ موسوم به کمپین ۲۰/۱۰، با برنامه‌ریزی قبلی شکل گرفت. تجربه‌ی اعتصاب سال پیش کارگران جوشکار این مناطق صنعتی که منجر به بالابردن حقوق توسط کارفرما شد، و همچنین اعتصابات و مبارزات کارگران هفت‌تپه که در نهایت به خلع‌ید از بخش خصوصی و گامی به پیش در عقب‌راندن دولت سرمایه‌داری بود از عوامل مؤثری است که کارگران خود از آن به‌عنوان درس‌های مبارزه یاد می‌کنند. ما مبتنی بر همین وضعیت انضمامی و با بازخوانی اندیشه‌های مارکسیسم انقلابی است که معتقدیم تنها طبقه‌ای که امکان سوزگی انقلابی و ایجاد دگرگونی اجتماعی را در خود حمل می‌کند، طبقه‌ی کارگر است. طبقه‌ی کارگری که در سیر تطوّر تاریخی‌اش به‌عنوان نیروی پیشرو در هجوم به پایه‌های نظم حاکم می‌باید که منافعش را با منافع دیگر طبقات ستم‌دیده نیز پیوند بزند و همچنین جایگاه مترقی‌اش را در فرایند مبارزه به میانجی «حزب انقلابی» که ناگزیر از تأسیسش در وهله‌ای از مبارزه است، حفظ کند. فارغ از دستاوردهای مبتنی بر مطالبات مشخص کارگران، این سنخ از اتحاد کارگری فرصتی است برای ایجاد تشکّل‌های مستقل کارگری؛ که تشکّل مستقل و عدم وابستگی تشکیلاتی به حکومت سرمایه‌داران، چون پاشیدن بذری در زمین مبارزه‌ی طبقاتی است. بذری که ریشه می‌دواند و جوانه می‌زند، شکوفه می‌دهد و به یقین به بار خواهد نشست، برای آینده‌ای متفاوت با اکنون. آینده‌ای که نه فقط خیابان‌ها و میدان‌هایش، که تمام عرصه‌هایش به تسخیر پرولتاریای رزمنده در خواهد آمد.

<sup>۱۰</sup> جهت مروری بر رویکرد این قبیل جریان‌های چپ، خواننده را ارجاع می‌دهیم به متن «تناقضات چپ انقلابی» که به همین قلم در اینترنت در دسترس می‌باشد.